

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: ازدواج ۲

تاریخ: ۲۲ اردیبهشت ۱۳۸۸؛ ۱۷ جمادی الاولی ۱۴۳۰

قال الله تبارک و تعالی:

«و لا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَ لَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَ لَآ تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»^۱

و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان بیاورند و بی‌گمان، کنیز باایمان از زن مشرک بهتر است؛ هرچند [زیبایی] او شما را مفتون سازد و به مردان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، زن مدهید که به تحقیق، برده باایمان از مرد مشرک بهتر است؛ هرچند مفتوتان سازد. آن‌ها [شما را] به آتش می‌خوانند و خدا به امر خود، به بهشت و مغفرت می‌خواند و آیات خود را برای مردم بیان می‌کند؛ باشد که پند گیرند.

خواستگاری؛ مقدمه ازدواج

در این فصل، درباره مراسم خواستگاری مطالبی مطرح می‌کنیم. مراسم خواستگاری یکی از مقدمات بحث ازدواج است و در تعیین سرنوشت زندگی پسر و دختر مهم و مؤثر است. لذا شایسته است که برای خواستگاری دقت کافی به خرج داد تا سعادت پسر و دختر بعد از ازدواج تأمین شود و مشکلات بعد از ازدواج کم شود یا از بین برود. متأسفانه آمار طلاق نشان از افزایش آن، به خصوص در شهرها دارد. اگر نکاتی که در این فصل مطرح می‌کنیم رعایت شود، در کاهش میزان طلاق تأثیرگذار است. به بیان دیگر، اگر نکات این بحث در جامعه جا بیفتند، به خصوص برای پسرها و دخترها، آنان کمتر به فکر طلاق می‌افتند؛ حتی شاید آمار طلاق به صفر هم برسد. اما اگر این نکات را رعایت نکردند، مقصّر خودشان هستند.

تناسب دختر و پسر در خواستگاری

آنچه در خواستگاری مهم است، تناسب دختر و پسر است؛ یعنی به هم بخورند و هم‌گفو باشند. حال منظور از اینکه می‌گوییم به هم بخورند، چیست؟ از دید مردم شش معیار برای آن وجود دارد. البته این شش معیار در امور ظاهری است. دو معیار هم در امور معنوی است. اگر این هشت معیار باهم رعایت شود، امید است به حول و قوه امام هشتم (علیه‌السلام)، ان‌شاءالله این ازدواج میمون و مبارک و تا پایان عمرشان مستمر باشد. به تعبیر برخی، جدایی نینداخت بین زن و شوهر را مگر مرگ!

آن شش معیار ظاهری عبارت است از:

۱. سن دختر و پسر

راجع به سن در عرف مرسوم است که می‌گویند باید سن دختر چند سالی کمتر از سن پسر باشد. البته عدد آن دقیقاً مشخص نیست. برای نمونه گفته‌اند خود حضرت فاطمه (علیها السلام) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) ده سال تفاوت سن داشتند. ولی این شرط، شرط کافی نیست؛ یعنی نمی‌توان تنها براساس شرط سن انتخاب کرد. آیا اگر همه شرط فراهم بود، اما سن دختر بیشتر از سن پسر بود، نباید باهم ازدواج کنند؟! نمونه‌هایی وجود دارد که سن دختر بیشتر از پسر بوده است و باهم ازدواج کردند و مشکلی هم نداشتند. پس شرط سن به عبارت علمی، شرط کمال است، نه شرط صحت؛ یعنی اگر رعایت شود و سن دختر چند سالی کمتر و سن پسر چند سالی بیشتر، کمال است. معیاری است که بهتر است به آن دقت بشود؛ اما شرط دقیق و کاملی نیست.

عزیزانی برای مشاوره از ما می‌پرسند: اگر سن دختر بیشتر است، اقدام کنیم یا نه؟ در پاسخ اینان مطرح می‌کنم که در صورت کمتر بودن سن دختر، احتمال وجود تفاهم در زندگی آینده پسر و دختر بیشتر است؛ به این علت که اغلب، در صورت هم‌سن بودن یا بیشتر بودن سن دختر، تفاهم بین آن‌ها کم‌رنگ می‌شود. البته گمان نشود که با رعایت تفاوت سن، صد درصد تفاهم حاصل خواهد شد. خیر، ممکن است تفاهم به علل دیگری وجود نداشته باشد؛ اما بیشتر بودن سن دختر هم یکی از عواملی است که ممکن است تفاهم را خدشه‌دار کند. معمولاً توجه این خانم‌ها به ولایت شوهر کمتر است و همین در زندگی مشکل‌ساز می‌شود. لذا توصیه ما به اینان این است که اگر ناچار نیستید با این دختر ازدواج کنید، از ازدواج با او منصرف شوید. اما آن‌ها هم که مجبورند، مشروط به اینکه از اقوام هم باشند، به طوری که از نزدیک و از بدو تولد همدیگر را بشناسند و مطمئن باشند در آینده تفاهم خواهند داشت، اشکالی ندارد؛ به خصوص اگر دختر متدین باشد. وقتی دختر متدین باشد، انسان بیشتر احساس آرامش می‌کند؛ چون تدین دختر باعث می‌شود بعدها اگر اختلافی هم پیش بیاید، نزد عالم برود و راهنمایی بگیرد و وقتی عالم وظایف شرعی او را گوشزد کند، دختر بپذیرد و رعایت کند.

اما مشکل وقتی است که پسر و دختر همدیگر را نشناسند و بخواهند در خواستگاری تحقیق کنند. طبیعی است که مسائل ظاهری را متوجه می‌شوند؛ اما از باطن بی‌اطلاع می‌مانند؛ به طوری که بعد از ازدواج یکسری روحیات هم را کشف می‌کنند. اینجاست که می‌گویند برای چنین ازدواجی اقدام نکنید که ممکن است با دست خودتان مشکلی برای خود ایجاد کنید. پس شرط اول سن است که باید دقت کنند و بپرسند و شناسنامه‌ها را نیز نگاه کنند تا کم و زیادی در بیان سن رخ ندهد؛ چون بعضی‌ها شب‌ها را حساب نمی‌کنند و سن دختر یا پسر را کمتر از سن واقعی می‌گویند!

۲. شغل مناسب

موضوع شغل، از مسائل بسیار مهم است؛ به خصوص برای پسر که می‌خواهد نفقه دهد و زندگی را اداره کند. پسر باید شغل مناسب و درآمد مناسب داشته باشد.

۳. مسکن مناسب

در خصوص بحث مسکن باید بگوییم مالک بودن پسر ملاک نیست؛ بلکه اگر پسر ملکی هم نداشته باشد، اما مکان مناسبی برای زندگی فراهم کرده باشد، چه به شکل اجاره‌ای و چه مهیا کردن یک طبقه منزل پدری، همین کافی است. البته درباره زندگی در منزل پدری لازم است گوشزد کنم باید برای زندگی در آن تفاهم شده باشد؛ چون گاهی مسکن غیر مستقل

مشکل ساز می‌شود و خانوادهٔ دختر زیر بار نمی‌روند دخترشان در منزل غیر مستقل زندگی کند؛ اما شرط متیقنی (حتمی) نیست که پسر باید حتماً مالک مسکن باشد. مهم این است که مکان مناسبی باشد تا دختر و پسر بتوانند زیر یک سقف زندگی کنند.

۴. تحصیلات

معمولاً برای ازدواج، مدرک تحصیلی دو طرف باید به هم بخورد؛ اما اگر تحصیلات دختر کمتر از پسر باشد، اشکالی ندارد. لازم نیست که دختر و پسر از نظر تحصیلات باهم برابر باشند. شاید حتی با این تفاوت تحصیلی، در آینده بهتر باهم تفاهم داشته باشند؛ اما اگر تحصیلات دختر بیشتر باشد، باز نگران آن تفاهم هستیم که ممکن است در این صورت، در آینده محقق نشود و زن در برابر شوهرش مطیع و تسلیم نباشد؛ و الا تحصیلات برای انسان کمال است.

۵. زیبایی چهره

دربارهٔ شرط زیبایی چهره سخن بسیار است؛ اما در اینجا به ذکر مباحث مهم آن بسنده می‌کنیم. به دلیل اینکه بیان تمام مباحث آن از حوصلهٔ این نوشتار خارج است، ضمن اینکه نگران نکات روانی خاص آن نیز هستیم؛ زیرا ممکن است با طرح مباحث به صورت مفصل، برای بعضی ذهنیتی ایجاد شود که در آینده به مشکل برخوردند. چند وقت پیش آقای می‌خواست همسرش را طلاق بدهد. چند جلسه نزد ما آمد راهنمایی بگیرد. در نهایت جمله‌ای از دهانش پرید که با پرسش‌های متعدد من، روشن شد قبل از ازدواج با مشاوره صحبت کرده و این جمله را آن مشاور به او گفته بوده است. فهمیدم تمام سیاهی زندگی این آقا از خیانت آن مشاور سرچشمه گرفته است با بیان همان یک جمله. متأسفانه کسانی که مدرکی دارند، اما صلاحیت ندارند و گاهی پول‌هایی هم می‌گیرند، متوجه نیستند که آیندهٔ جوانان را چگونه سیاه می‌کنند. حال ای کاش آن جمله، جملهٔ درخور توجهی بود و ارزش داشت. در نهایت در جلسهٔ خصوصی به من گفت که از نظر زیبایی همسر احساس کمبود می‌کنم. به او گفتم که اشتباه می‌کنید و از نظر شرعی درست نیست او را طلاق بدهید. مدتی صبر کرد و بالاخره هم او را طلاق داد؛ یعنی دید نمی‌تواند ادامه دهد و دست خودش هم نبود.

دربارهٔ زیبایی، به خصوص پسرها بیشتر به زیبایی چهرهٔ همسرشان حساس‌اند. وقتی از آن‌ها می‌پرسیم دلیلتان چیست، نمی‌توانند دلیل درستی برای آن بیان کنند. دلیل آبرومندانۀ آنان این است: «اگر چهرهٔ همسر ما زیبا نباشد، در آینده نفوس ما قانع نمی‌شود و نگران این هستیم که به زن‌های دیگر توجه کنیم و به گناه آلوده شویم. چه بسا ازدواج اولمان به طلاق کشیده شود و در صورت ادامهٔ زندگی افسردگی پیدا کنیم.» این را به صراحت نمی‌گویند؛ اما کل قضیه را این‌گونه مطرح می‌کنند.

دو نکته برای کم کردن حساسیت به زیبایی چهره

زیبایی، کمال الهی و نعمت است؛ ولی چه پسر و چه دختر باید به دو نکته توجه کنند تا حساسیتشان از صددرصد به ده درصد برسد. بنده نمی‌گویم نباید به زیبایی اهمیت داد؛ اما درصد اهمیت به آن را باید کاهش داد. درست نیست که کسی معیارش برای انتخاب همسر، صددرصد زیبایی باشد و معیار دیگری در نظر نگیرد. نمونه‌هایی وجود دارد که آقا برای همین موضوع همسرش را طلاق داده است که پیش‌تر عرض کردم. آن دو نکته عبارت‌اند از:

۱. زیبایی؛ امری نسبی و بدون معیار دقیق

نکته اول اینکه زیبایی معیار دقیقی ندارد. زیبایی مثل تحصیلات نیست که معیار دقیق داشته باشد و مدرک دقیق ارائه کنند. بالاخره وقتی دختر یا پسر مدرک تحصیلی خود را نشان دهد، طرف مقابل می‌فهمد که وی تا چه اندازه درس خوانده است. همین‌طور فرد وقتی سن خود را می‌گوید، طرف به‌طور دقیق می‌فهمد که سن وی چقدر است. سن معیار و مدرک دارد؛ اما زیبایی معیار دقیق ندارد. برای مثال، پسری که به زیبایی دختر حساس است، وقتی مادر و خواهرانش را برای خواستگاری می‌فرستد، بعد از خواستگاری اول چیزی که از آن‌ها می‌پرسد، راجع به زیبایی دختر است؛ اما می‌بیند هرکدام یک چیز می‌گویند: یکی می‌گوید بد نیست؛ یکی می‌گوید خوب است؛ یکی می‌گوید خیلی خوب است! اصلاً این پسر مردد می‌شود و می‌گوید نظر کدام‌یک از شما را بپذیرم؟ علت این تفاوت نظر، نبود معیار دقیق برای زیبایی است؛ نه چیز دیگر. آیا کسی می‌تواند برای زیبایی معیار دقیق ارائه دهد؟ در کتاب *مُطَوَّل*^۲ می‌خوانیم وجه شبه گاهی بسیط است و گاهی مرکب. از آن اصطلاح وجه شبه مرکب در اینجا استفاده می‌کنیم و می‌گوییم زیبایی مرکب از سه چیز است که وقتی این سه چیز در هم منفک می‌شوند، انسان احساس زیبایی می‌کند. البته نیاز نیست مطلب را به‌طور دقیق بررسی کنیم؛ ولی به‌هرحال چیزی مثل دماسنج که دمای هوا را اندازه می‌گیرد، وجود ندارد که زیبایی را اندازه بگیرد. مکان هر عضو و اندازه هر عضو در زیبایی دخالت دارد؛ اما به‌طور منفک در هم. مثلاً اگر اندازه چشم خوب باشد، ولی کمی عقب یا جلوتر در صورت قرار گرفته باشد، باز زیبایی حاصل نمی‌شود یا به‌عکس، جای قرارگرفتن در صورت خوب باشد، ولی اندازه عضو مناسب نباشد. نکته سوم سالم‌بودن اعضاست؛ یعنی فرض کنید اندازه چشم درست باشد و در جای مناسب قرار گرفته باشد، اما دیدش کم باشد. کافی است یک عضو کمی عیب داشته باشد، باز مشکل‌ساز می‌شود. وقتی این سه چیز در هم منفک شود، باز معیار دقیق وجود ندارد و نظرها فرق می‌کند: یکی می‌گوید این خانم زیباست؛ یکی می‌گوید خیلی زیباست؛ یکی می‌گوید متوسط است و....

بنابراین، بهتر است که پسرها و دخترها چندان به زیبایی حساس نباشند که زیبایی معیار دقیق ندارد. چه‌بسا خواهری به برادرش بگوید این خانم بسیار زیباست؛ اما بعد از ازدواج آقا به خواهرش بگوید که تو گفتی این زیباست؛ اما زیبا نیست! پس این نشان می‌دهد که معیارها فرق می‌کند.

۲. دوام‌نداشتن زندگی با زن زیبای بدخلق

نکته بعد این است که اگر پسری دختر زیبایی پیدا کرد و بعد از ازدواج، فهمید این دختر اخلاق بدی مثل عصبانیت دارد، این پسر چقدر حاضر است این چهره زیبا را نگاه کند؟ آن‌ها که ازدواج کرده‌اند، پاسخ این پرسش را به‌راحتی می‌دهند و می‌گویند اصلاً حاضر نیستیم او را ببینیم یا از او نفرت داریم. پس انسان نباید فریب بخورد. همه چیز زیبایی نیست. زیبایی معیار است؛ اما یکی از ده معیار محسوب می‌شود. پس نباید صددرصد زیبایی را معیار ازدواج قرار داد. علاوه‌براین، گاهی به پسرهایی که معیارشان فقط زیبایی است، به‌مزاح عرض می‌کنیم اگر خانم شما هم معیارش برای انتخاب همسر، همین زیبایی باشد که حاضر نخواهد بود با شما ازدواج کند. شما فکر می‌کنید چهره خودتان خیلی زیباست؟!

۲. نام کتابی است درباره فصاحت و بلاغت.

۶. تناسب فرهنگی دو خانواده

گاهی به تناسب فرهنگی دو خانواده، شأن اجتماعی می‌گویند. مثلاً می‌گویند دو خانواده باید به هم بخورند. منظور از تناسب دو خانواده و به هم خوردن آنان چیست؟ آیا منظور وضع مالی و میزان رفاه دو خانواده است؟ در پاسخ باید عرض کنم متأسفانه گاهی منظور برخی همین است. گاهی هم منظورشان آداب و رسوم شهرنشینی و روستانشینی است. برای نمونه، پسری به دختری روستایی تمایل پیدا کرده بود. خلاصه «حُبُّ الشَّيْءِ يُعْمِي وَ يُصِمُّ»^۳ همین که دختر و پسر به هم علاقه پیدا می‌کنند، دیگر چشم و گوششان کور و کر می‌شود. برای مثال هرچه پدر و مادر نصیحت کنند شما مناسب هم نیستید، پسر اصرار می‌کند و می‌گوید فقط با همین دختر ازدواج می‌کنم. به‌هرحال، آن پسر با دختر مدنظرش ازدواج کرد؛ اما به حرف ما رسید. زمان برگزاری مراسم که شد، مانده بود که با سر و وضع روستایی و لهجه... اقوام دختر چه کند! البته آن‌ها برای خودشان محترم‌اند؛ حال لباسشان و زبان و شغلشان هرچه می‌خواهد باشد. کشاورز هم باشند، وقتی مؤمن و متدین باشند، باید دستشان را بوسید. پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دست کارگر و کشاورز را می‌بوسیدند. ما نیز دست آنان را می‌بوسیم و به آنان افتخار می‌کنیم. اما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که وقتی اقوام را به عروسی دعوت می‌کنیم، آن‌ها می‌خندند یا گاهی سر به سرشان می‌گذارند. سرآخر، راه‌حلی به آن پسر دادیم و آن اینکه دو مجلس عقد و دو مجلس عروسی بگیرد؛ یکی برای اقوام خودش و یکی برای اقوام عروس جداگانه. از این‌گونه ازدواج‌ها زیادند؛ مثلاً دختر و پسر در دانشگاه باهم آشنا می‌شوند. یکی اهل شهر است و دیگری از مرزنشین‌هاست. این‌گونه ازدواج‌ها مشکل‌ساز است. رسوم این خانواده‌ها باهم فرق می‌کند. چندی پیش جوانی می‌گفت رسم ما این است که تهیهٔ جهیزیه و مسکن بر عهدهٔ پسر است و فقط ولیمهٔ شب عروسی به‌عهدهٔ خانوادهٔ دختر است. این‌ها آداب و رسوم است که نباید کوچک گرفته شوند؛ چون تفاوتی جزئی در آداب و رسوم خانواده‌ها باعث اختلافات فراوان در دوران نامزدی می‌شود. متأسفانه دیده‌ایم گاهی به‌دلیل هدیه‌آوردن یا نیاوردن در دوران عقد اختلاف به‌وجود آمده است.

بنابراین، این نکته هم درخور توجه است که فرهنگ‌های دو خانواده را باید در نظر گرفت که باهم تناسب داشته باشد. منظور از تناسب فرهنگی، اعم از تناسب وضع مالی خانواده‌ها، اعتبار اجتماعی آنان، آداب و رسوم آنان و حتی نحوهٔ لباس‌پوشیدن و لهجهٔ آنان است. خانواده‌ها در همهٔ این مسائل باید دقت کنند.

دو معیار معنوی درخور توجه برای انتخاب همسر

لازم است دو معیار مهم در انتخاب همسر مدنظر قرار گیرد که با درنظرگرفتن این دو معیار و شش معیار قبلی، احتمال شکست ازدواج به صفر می‌رسد یا درصدش خیلی کم می‌شود. متأسفانه بیشتر افراد به این معیارها دقت نمی‌کنند و بعد مشکل به‌وجود می‌آید.

۱. ایمان

اینکه می‌گوییم زن و شوهر باید کُفو یکدیگر باشند، یعنی از نظر ایمان نیز هم کفو باشند؛ نه اینکه یکی مؤمن باشد و دیگری نه. نمونه‌هایی هستند که دختر یا پسر به خارج رفته و به یهودی یا مسیحی یا... علاقه‌مند شده‌اند یا حتی در همین جا و در دانشگاه‌ها اتفاق افتاده است. تکلیف چیست؟ ازدواج این‌ها در آینده به مشکل برمی‌خورد.

۳. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة ج ۱، ص ۳۰۱.

آقایی بود که می‌خواست همسرش را طلاق دهد. اطرافیان از او علت را جویا شدند. وقتی نزد من آمد، دلیل خود را در یک جمله گفت و من با همان یک جمله مشکل را دریافتم. دلیل او این بود که خانمش نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را می‌خواند؛ اما تا برای نماز صبح ده بار صدایش نکند، برای نماز برنمی‌خیزد و خیلی ساده نمازش قضا می‌شود! آن‌ها که کارهای روان‌شناسی نکرده‌اند، می‌گویند اینکه عیب نیست و اشکالی ندارد! برای چه می‌خواهد همسرش را طلاق بدهد؟ اما آن کس که کار روان‌شناسی کرده است، می‌فهمد اشکال چیست؟ این عیب بزرگی است که در ظاهر دیده نمی‌شود؛ چون مانند کوری چشم و آلوده‌بودن لباس و... در ظاهر نیست؛ بلکه فکر فرد آلوده بوده و ایمانش ضعیف است. در نتیجه، فرد نمی‌تواند زندگی را با او ادامه دهد؛ حتی اصلاً نمی‌تواند او را نگاه کند. بنابراین، معیار اساسی ما، ایمان است؛ حتی هرچه ایمان قوی‌تر باشد، بهتر است. این معیار ایمان را از آیه ۲۲۱ سوره بقره استفاده کردیم. آیه این است: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَ لَأُمَّةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ» (با زن مشرک ازدواج نکنید تا وقتی که ایمان آورد. [یعنی تا ایمان نیاورده است، شما هم کفو یکدیگر نیستید].) کنیز با ایمان بهتر از زن مشرک است؛ هرچند زیبایی زن مشرک تو را به شگفت آورد. (با دقت در عبارت «وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ» درمی‌یابیم که آیه می‌گوید فریب ظاهر را نخورید؛ بلکه زیبایی باطن، یعنی ایمان زینت روح شماست؛ لذا در آیه دیگری می‌فرماید: «وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۴ (ولی خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل‌های شما آراست.) بنابراین، وقتی زن و شوهر از نظر ایمان باهم تناسب نداشته باشند، درواقع هم کفو نیستند. ادامه آیه ۲۲۱ سوره بقره عکس مطلب صدر آیه را به پدران دختران مؤمن می‌گوید؛ یعنی می‌فرماید اگر پسر مشرکی به خواستگاری دخترتان آمد، دخترتان را به ازدواج با او درنیاورید. دقت در اینجا لازم است که خطاب به خود دختر نمی‌فرماید با مرد مشرک ازدواج نکن؛ بلکه به پدرش می‌گوید دختر را به ازدواج با او درنیاور. از همین قسمت آیه درمی‌یابیم که پدر بر دختر ولایت دارد: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا» (دخترتان را به مشرکان ندهید تا اینکه ایمان بیاورد.) بعد در ادامه فرموده است: «وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ»؛ یعنی اگر یک پسر با ایمان پیدا کنی که به خواستگاری دخترت بیاید، این خیلی بهتر است از این پسری که زیباچهره اما مشرک است. بعد در ادامه آیه، علت آن را ذکر می‌کند و آن، تأثیر مجالست است. می‌فرماید علتش این است که آن مشرک همسر خود را به آتش می‌خواند؛ اما مؤمن به مغفرت دعوت می‌کند.

افراد تا ازدواج نکرده‌اند، این‌ها را تصدیق نمی‌کنند و فکر می‌کنند حواسشان جمع است. اما این‌طور نیست. تأثیر مجالست خیلی زیاد است؛ تاحدی که می‌گویند رفیق را از رفیقش شناسایی کنید. اگر رفیقش فرد صبوری است، بدانید او هم صبور است؛ یعنی این‌طور نیست که رفاقت فرد عصبانی مزاج با فرد صبور دوام یابد. حتی نگفته‌اند که شخص را از پدرش شناسایی کنید؛ چون ممکن است بچه به پدرش نرود؛ اما اینکه گفته‌اند شخص را از رفیقش شناسایی کنید، نشان‌دهنده تأثیر عمیق مجالست است.

داستانی از آیت‌الله گلپایگانی (رحمة‌الله‌علیه) درباره تأثیر مجالست

مرحوم والد، آیت‌الله سید بهاء‌الدین مهدوی (رحمة‌الله‌علیه)، نقل می‌کردند مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سید جمال گلپایگانی (رحمة‌الله‌علیه) از مراجع نجف بودند و معاصر آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن مدیسه‌ای اصفهانی (رحمة‌الله‌علیه).

پدر ما هم مقداری با ایشان معاشرت داشتند و در بحث‌های اخلاقی از ایشان یاد می‌کردند. ایشان در بحث‌های علمی هم قوی بودند. قضیه‌ای را از ایشان نقل کردند که آقاسیدجمال گلپایگانی (رحمة‌الله‌علیه) در آن گرمای نجف، بعد از ظهرها به «وادی السلام»^۵ می‌رفتند. [در تابستان‌ها هوای نجف آن قدر حرارت دارد که عرب‌ها نصف روز مغازه‌شان را باز می‌کنند و نصف روز دوم را می‌بندند. سرداب‌سِن‌هایی بود به صورت سه زیرزمین در هم که سرداب سومش نزدیک به آب بود. عرب‌ها در زیرزمین می‌رفتند که بتوانند کمی خودشان را از حرارت محفوظ نگه دارند.] در آن حرارت و شدت گرما، طلبه‌ای گفته بود معلوم است این آقا و عالم و شخصیت بزرگ کار خیلی مهم و ضروری دارد که به قبرستان می‌رود. بالاخره همراه ایشان رفته بود. گفته بود همین که همراه آقا شدم، دیدم هوای بهشتی و لطیف و معطر اطراف آقا را احاطه کرد و هیچ گرمایی احساس نمی‌کردم. با خود گفتم: «فهمیدم. آقا اصلاً حرارت را احساس نمی‌کنند که در این حرارت اینجا آمدند؛ اما دیگران چون حرارت را احساس می‌کنند، در این هوای گرم اینجا نمی‌آیند.» خلاصه همراه آقا می‌رود و بر سر بعضی قبور می‌نشینند و فاتحه می‌خوانند. یک جا هم که زمین خالی بود، نشستند. باتعجب می‌بیند آنجا اصلاً قبری نیست. بعد از فوت آقا فهمیده بوده که آنجا قرار بوده است قبر خود آقا باشد. [آقاسیدجمال اهل معنا بودند و قضایای بسیاری هم از ایشان نقل می‌کنند.] آن طلبه گفته بود: «همراه آقا برگشتیم به نجف بیاییم. در پیاده‌رو حرکت می‌کردیم که آقایی از جلو آمد. به ما که رسید، سلام کرد و رد شد. همین که رسید و سلام کرد، آن هوای معطر رفت و دوباره آن هوای آتشی که بدن را می‌سوزاند، اطراف ما را احاطه کرد. حتی آن فرد نایستاد حرف بزند.» آن وقت آقا به این طلبه رو کرده و فرموده بودند: «تأثیر مجالست را دیدی چگونه بود؟!»

مرحوم آیت‌الله شیخ حسن صافی اصفهانی (رحمة‌الله‌علیه) یک بار در درس اخلاقشان به ما فرمودند که اهل معنایی به منزل کسی رفته و به صاحب‌خانه گفته بود: «من در فضای این اتاق، نورانیتهای احساس می‌کنم. یکی از اولیای خدا اینجا آمده است! چه کسی اینجا آمده است؟» صاحب‌خانه گفته بود: «کسی اینجا نیامده است.» از آنجاکه آن ولی خدا ادراکاتش قوی بود، گفت: «حالا را که نمی‌گویم. ده سال قبل را می‌گویم. ده سال پیش چه کسی اینجا آمده است؟» صاحب‌خانه گفته بود: «من فکر کردم دوسه روز پیش را می‌گویید. ده سال پیش فلانی اینجا آمد و ده دقیقه اینجا نشست و رفت.» گفته بود: «من همین را می‌گفتم.» ده سال پیش فردی آمده و فضا را آن‌چنان نورانی کرده بوده که این آقا با ادراکات قوی‌اش فهمیده بوده است.

حال با این اوصاف، چطور یک مؤمن با یک کافر، یک قوی‌ایمان با یک سست‌ایمان، می‌خواهد ازدواج کند و عمری باهم زیر یک سقف زندگی کنند! بعد هم بگویند آن یکی هیچ اثری بر من نمی‌گذارد! مگر چنین چیزی امکان دارد؟

۲. آراسته‌شدن دختر و پسر به صفات اخلاقی

معیار معنوی دوم، اخلاق است. بنابه حدس بنده، حدود نود درصد طلاق‌های زمان ما به دلیل نبود تفاهم اخلاقی است و نود درصد زندگی‌های پراختلاف که به طلاق منجر نشده، اختلافاتشان از نبود تفاهم اخلاقی ناشی می‌شود؛ یعنی خانم ناراحت است که شوهرش بداخلاق است و زود عصبانی می‌شود. حالا اگر خود خانم هم بداخلاق باشد که «التقای متحرکین» می‌شود! دو فرد عصبانی رودرروی هم بایستند، دیگر چه خواهد شد؟! علاوه بر این، گاهی حسادت یا سوءظن نیز

^۵ نام قبرستان اهل تشیع در شهر نجف اشرف.

باعث اختلاف می‌شود. برای مثال، خانم به شوهرش بدگمان است. وقتی آقا تلفن می‌کند، خانم می‌ایستد و گوش می‌کند ببیند با چه کسی صحبت می‌کند. بعد هم مرتب با کنایه او را سؤال پیچ می‌کند که با چه کسی صحبت کرده و چرا خندیده است و... . متأسفانه گاهی مرد به زن سوءظن دارد یا به عکس، زن به مرد سوءظن دارد. اصلاً وقتی انسان به جای اعتماد، سوءظن داشته باشد، دیگر این زندگی استحکام ندارد. مشکل این است که این‌ها نزد استاد اخلاق نرفتند تا سوءظن خود را درمان کنند.

نمونه‌های بسیاری وجود دارد که زندگی به سبب ترس یا وسواس زن یا شوهر از هم پاشیده شده است؛ زیرا با وجود این عیوب در زن یا مرد، زندگی تلخ شده و به طلاق منجر می‌شود. این ترس یا وسواس باید درمان شود. پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند: «إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرَضُّونَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَزَوِّجُوهُ»^۶ (اگر کسی به خواستگاری دخترتان آمد که دین و اخلاق او را پسندیدید، پس او را برای ازدواج بپذیرید). با دقت در این روایت می‌بینیم امروز دنیا به آن نیاز دارد؛ زیرا ازدواج‌ها بسیار مشکل پیدا کرده است. مشکل اساسی هم این است که وقتی درباره ویژگی‌های دختر یا پسر تحقیق می‌کنند، معمولاً می‌توانند نحوه عمل او را شناسایی کنند؛ اما اخلاقیات را نمی‌توانند بررسی کنند؛ چون اخلاقیات به روحیه فرد مربوط است و به روحیه فرد در پرس‌وجو کمتر توجه می‌شود. معمولاً شش ماه یا یک سال طول می‌کشد تا زن و شوهر روحیه همدیگر را بشناسند؛ زیرا روحيات حسی نیستند. واقعاً مشکل است که قبل از ازدواج کسی بفهمد پسر یا دختر چه روحیه‌ای دارد. برای مثال اگر کسی بخواهد بفهمد ایمان این دختر یا پسر چقدر قوی است، باید چکار کند؟ ایمان که دیده نمی‌شود! راه تشخیص اخلاق فرد چیست؟ اخلاق که دیده نمی‌شود!

راه تشخیص ایمان و اخلاق همسر در خواستگاری

در روان‌شناسی قانونی وجود دارد که از این قرار است: برای اندازه‌گیری امر غیر حسی باید آن را به امر حسی تبدیل کرد. بعد معادل غیر حسی آن را یافت. البته این راه خیلی دقیق نیست. لذا برای موفقیت پسرها و دخترها به آنان پیشنهاد می‌کنیم در خواستگاری، از طرف مقابل شش سؤال مهم بپرسند. معیار ما در این شش سؤال این است که فرد با پرسیدن آن‌ها، دین‌داری و اخلاق و ایمان طرف مقابل را تا حدودی بفهمد. با این سؤالات امر غیر حسی به حسی تبدیل می‌شود. سؤالات ممکن است به ظاهر آسان باشند؛ اما نکته روان‌شناسی دقیقی در آن‌ها نهفته است. البته در روش پرسیدن این‌ها باید دقت کرد؛ یعنی نباید مستقیم و شفاف در همان جلسه اول پرسیده شوند که فرد مقابل به کنایه بگوید: مگر شب اول قبر است! این سؤال‌ها چیست؟! این سؤالات را باید آهسته و به‌مرور و گاهی با کنایه یا مقدمه‌چینی پرسید.

شش سؤال برای تشخیص درجه ایمان و اخلاق

۱. میزان مطالعه

سؤال اول: مقدار کتب مذهبی که خوانده‌اید، چقدر است؟ البته این سؤال را نباید بلافاصله پرسید؛ بلکه باید با مقدمه‌چینی آن را مطرح کرد؛ به این صورت که فرد ابتدا این‌گونه آغاز کند: آیا شما فرصت دارید کتاب مطالعه کنید؟ به خواندن کتاب چقدر علاقه دارید؟ اگر او در پاسخ، به خواندن کتاب اظهار علاقه کند، در ادامه باید پرسید که آیا تا به حال کتاب مذهبی خوانده‌اید؟ این پرسش‌ها کم‌کم او را به مقصد اصلی نزدیک می‌کند. اگر او پاسخ داد که کتاب مذهبی خوانده است، پرسش

۶. اصول کافی، ج ۵، الاسلامیه، ص ۳۴۷.

بعد باید تعداد و زمان را دربر بگیرد؛ زیرا خیلی فرق می‌کند که بگوید پنج کتاب را طی پنج سال خوانده‌ام یا پنج کتاب را طی پنج هفته. همچنین باید نوع کتاب‌هایی که خوانده است و مؤلفان آن‌ها را بررسی کرد تا خط فکری‌اش مشخص شود. با این سؤال‌ها فرد می‌فهمد که طرف چقدر کار دینی کرده است و الان در چه موقعیتی است.

پذیرفتن صددرصدی پاسخ‌ها

نکته دومی هم که باید مدنظر قرار گیرد، این است که نباید پاسخ‌های فرد را به‌طور صددرصد پذیرفت. باید احتمال دروغ و مبالغه نیز داد. ممکن است او بگوید ده کتاب خوانده است؛ ولی هیچ کدام را نخوانده باشد. گاهی فرد به دلیل حبّ نفس مبالغه می‌کند. حبّ نفس گاهی عامل مبالغه است؛ یعنی چون افراد خودشان را دوست دارند، مبالغه می‌کنند و اگر شش کتاب خوانده باشند، می‌گویند ده کتاب خوانده‌ام. پس باید دقت کرد!

۲. اهمیت به معنویات

آنچه برای پرسش از معنویات ترجیح دارد، سؤال از خواندن نماز اول وقت است؛ زیرا نماز اول وقت امر حسی و معیار دقیقی است. اگر فرد پاسخ داد که به خواندن نماز اول وقت اهمیت می‌دهد، انسان متوجه می‌شود که ایمان فرد قوی است و اخلاقش هم بهتر از دیگران است؛ چنان‌که انسان به کاسبی که نماز اول وقت می‌خواند، بهتر می‌تواند اعتماد کند. کسی بود که در معامله ادعا داشت. به او گفتم: «شما اول بگو نماز اول وقت می‌خوانی یا نه؟» گفت: «چه ربطی دارد؟» گفتم: «ربطش همین است که اگر اول وقت می‌خوانی، من می‌توانم به قولت اعتماد کنم؛ اما اگر اهل وقت نباشی، «فَدَزَهُ فِي بُغْعَةِ الْأُمْكَانِ» (پس آن را در ردیف امور ممکن گذار). ممکن است راست بگویی و ممکن است دروغ بگویی.» چون آیه ۴۵ سوره عنکبوت می‌فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» (نماز [انسان را] از زشت‌کاری و کارهای ناشایست باز می‌دارد).

یادم هست پدری وقتی خواست از دخترش تعریف بکند، گفت: «دختر من تا به حال یک نماز صبحش قضا نشده است.» حالا در دبیرستان و دانشگاه شاگرد نمونه درسی هم بود. پدرش می‌گفت: دختر من نماز ظهر و مغربش را همیشه اول وقت می‌خواند. اگر مشغول درس باشد، اذان که می‌شنود، درس را رها می‌کند و بلند می‌شود.» من همین را که شنیدم، بقیه مسائل را با آن سنجیدم و به شوهرش گفتم که شما باید خیلی قدر بدانید و به چنین خانمی افتخار کنید.

سؤال‌های معنوی دیگر، سؤال از اعتکاف، زیارت، نماز شب، مناجات و دعا است. البته دعا و مناجات و گریه لابه‌لای سؤال‌های دیگر مشخص می‌شود.

شرکت در جلسات مذهبی

از سؤال‌های معنوی دیگر، سؤال از حضور وی در جلسات مذهبی و سخنرانی است و سؤال درباره اینکه اصلاً به این جلسات می‌رود یا نه و اینکه هفته‌ای چند جلسه می‌رود. نیز باید پرسید که این جلسات در کجا تشکیل می‌شود و سخنرانش کیست. آن‌هایی که ایمان و اخلاقشان خیلی خوب است، آن‌هایی هستند که مرتب در این جلسات حضور می‌یابند و خود رفت‌وشد در جلسات مذهبی باعث می‌شود هم ایمان فرد تقویت شده و هم اخلاقش بسیار بهتر از دیگران شود. آن‌هایی که با این جلسات ارتباط ندارند و به دلایلی، به حضور در این جلسات حتی احساس نیاز هم نمی‌کنند، مشکل جدی دارند. نباید به ظواهر این‌ها نگاه کرد که خیلی مرتب هستند! معمولاً فکر این‌ها پُر از انحرافات است.

۳. تقلید

سؤال سوم، سؤال از مسئله تقلید اوست. برخی افراد هستند که می‌گویند تقلید برای چه؛ یعنی هنوز از نظر عقلی به این نتیجه نرسیده‌اند که عقل انسان می‌گوید باید به متخصص رجوع بکنیم. آن وقت عجیب است که برای کارهای مربوط به جسمشان خوب می‌فهمند که باید به متخصص خوب رجوع کنند. برای تعمیرات خودرو سراغ مکانیک خوب می‌روند. برای کار ساخت‌وساز سراغ مهندس خوب می‌روند؛ اما به مسائل دینی که می‌رسند، نمی‌گویند سراغ عالم برویم و ببینیم چه می‌گوید و دین را چگونه برای ما بیان می‌کند! فردی که هنوز از عالمی تقلید نمی‌کند، نقصان عقلی دارد. علاوه بر این، اگر تقلید می‌کند، باید دید از چه کسی تقلید می‌کند؛ چون متأسفانه گاهی تقلید افراد، سیاسی است. متأسفانه برخی قبل از اینکه به مرجع تقلید مراجعه بکنند، در انتخاب مرجع جهت سیاسی خودشان را اعمال می‌کنند. نشانی‌اش هم این است که بدون سؤال از اهل خبره مرجع تقلید خود را انتخاب می‌کنند؛ چون دیده‌اند نظریات آن مرجع با افکار انحرافی خودشان مطابق است. این تقلید باطل است. البته اگر کسی بخواهد به این فرد یاد بدهد که تقلیدش اشتباه است، راه ساده‌اش این است که به او بگوید همان مرجعی که از او تقلید می‌کند، در رساله‌اش نوشته است که از من تقلید نکن. در همان صفحه اول و دومش نوشته است که باید از دو خیره سؤال بکنید؛ به شرطی که دو خیره دیگر مخالفت نکنند. در اینجا، ممکن است طرف یک «اما» رویش بگذارد و بخواهد تقلیدش را ادامه بدهد.

بنابراین، باید به این مسائل دقت کرد؛ زیرا گاهی در ازدواج، این مسائل نقش مهمی ایفا می‌کنند. اینکه فرد بخواهد شش ماه یا یک سال بعد، خط فکری و جهت سیاسی همسر خود را بفهمد، بهتر است یا اینکه همان اول راه متوجه شود فرد چه افکار و ویژگی‌هایی دارد؟ انسان نمی‌تواند قوت ایمان طرف را ببیند؛ اما با بررسی موضوع تقلید فرد و چگونگی تقلیدش می‌تواند بفهمد ایمان فرد قوی است یا نه.

۴. میزان ارتباط با عالم

سؤال چهارم: شما با چند عالم در ارتباط هستید؟ شماره تلفن‌هایشان را دارید یا نه؟ آیا هنگام گرفتاری و مشکلات از او سؤال می‌کنید یا نه؟ مسائل علمی و دینی خود را از او می‌پرسید یا نه؟ به ایمان و اخلاق آن جوان‌هایی بیشتر می‌توان اطمینان کرد که با عالم دینی در ارتباط‌اند. بالاخره معلوم است در این زمینه کار کرده و فهمیده‌اند اگر سوءظن دارند، نباید آن را در وجودشان نگه دارند. برای مثال، فوری از عالم سؤال می‌کنند و عالم هم به آنان می‌آموزد چگونه سوءظن را از خود دور کنند. درباره هر ردیله، راه درمان را از عالم می‌پرسند. الان برای درمان رذایل راهکار وجود دارد که آن‌ها را صددرصد درمان می‌کند؛ ولی انسانی که با عالم ارتباط نداشته باشد، اصلاً به این نکته بی‌توجه است و نمی‌رود سؤال کند؛ لذا در زندگی سقوط می‌کند. چنین فردی مثل مورچه‌ای است که مرتب بالا می‌رود و بعد می‌افتد. افراد متدین به‌خصوص در جوانی‌شان، مرتب کارهای خوب انجام می‌دهند؛ اما مثلاً شهوت بیجا یا غضب بیجا باعث می‌شود پایین بیفتند. بعد از گذشت چند سال هم اندک‌اندک، نفس بر آن‌ها غالب می‌شود و خدای نکرده، اصلاً حالت‌هایشان عوض می‌شود. پس یکی از معیارهای مهم در ازدواج، بحث ارتباط با عالم است که باید سؤال شود.

۵. میزان ایمان افراد خانواده

هدف سؤال پنجم، سنجش ایمان افراد خانواده فرد مقابل است. گاهی بعد از یک سال از ازدواج، زن و شوهر تازه می‌فهمند که مثلاً ایمان پدر و مادر همسرشان ضعیف است و همسرشان ایمانش را از بیرون خانه کسب کرده است. گاهی فرد تدینش را از مسجد گرفته است و پدر و مادرش با او در این باره کار نکرده‌اند. حال برای اینکه انسان از همان جلسه خواستگاری این مطلب را بفهمد، باید قوت ایمان را دوباره به امر حسی تبدیل کند و بپرسد: پدر و مادرت در میهمانی‌های خانوادگی که برپا می‌کنند، با زن و مرد نامحرم سر یک سفره می‌نشینند؟ آن‌هایی که ایمان قوی دارند، می‌گویند ما دو سفره می‌اندازیم. آن‌هایی که ایمانشان متوسط است، می‌گویند: «ما چند برادریم. وقتی سر یک سفره می‌نشینیم، خانم‌هایمان هم با ما سر سفره می‌نشینند. همه یکی هستیم.»

باز سؤال‌های مشابه این را می‌توان پرسید: پدر و مادرت اهل رفتن به مسجد هستند یا نه؟ چون مسجد هم امر حسی است. او هم جواب می‌دهد که می‌روند یا نمی‌روند. آن وقت اگر می‌روند، باز باید تعداد دفعات حضور آن‌ها در مسجد را پرسید. آن‌هایی که ایمانشان قوی است و اخلاقتان خوب، همان‌هایی هستند که مرتب به مسجد می‌روند. البته این به‌تنهایی ملاک قوت ایمان و اخلاق خوب نیست؛ زیرا ممکن است کسی دائم و به‌طور مرتب به مسجد برود، اما با عالم ارتباط نداشته باشد و سؤال‌های خود را نپرسد؛ لذا در وجودش غضب یا... باشد.

۶. چگونگی حل مشکلات در صورت به‌تفاهم‌نرسیدن در آینده

سؤال بعدی هم درباره راه‌حل طرف مقابل در صورت به‌تفاهم‌نرسیدن در آینده است. معمولاً ابتدای ازدواج، زن و شوهر باهم رودربایستی دارند و گذشت و عفوشان بیشتر است؛ اما بعد باهم ناسازگاری پیدا می‌کنند و هریک در فکر جلب منفعت هستند؛ مانند امپراتور بنزین که ابتدا آرام‌آرام پایین می‌رود؛ اما همین که بنزین روبه اتمام است، یک‌دفعه امپراتور به پایین می‌رسد. در این مواقع که ناسازگاری‌ها بیشتر می‌شود، توصیه ما این است که زن و شوهر سعی کنند خودشان به تفاهم برسند؛ ولی طبیعی است که گاهی به تفاهم نرسند و مشکل باقی بماند. اگر مشکل باقی ماند، نباید بگذارند ناراحتی در دلشان بماند و باعث تولید نفرت بشود یا اگر نفرت هست، تقویت بشود. این نفرت‌ها آثار بدی از خود به‌جا می‌گذارند و سبب می‌شوند دیگر فرد نتواند طرف مقابل را عفو کند. وقتی عفو از زندگی انسان رخت بر بندد، بر سر مسائل کوچک دیگر مرتب بهانه می‌گیرد و مشکل بزرگ‌تر می‌شود. وقتی آب ظرف پُر شود، اگر بعد، کمی آب روی آن بریزند، سر می‌رود. وقتی مشکلات بزرگ‌تر ظرفیت این‌ها را پر کند، به طبع ظرف وجود آن‌ها تحمل مشکلات کوچک و جزئی را نخواهد داشت؛ بعد افراد می‌بینند آقا یا خانم برای مسئله کوچکی ناراحت است و بهانه می‌گیرد.

بنابراین، باید به مشکلات اهمیت داد و نگذاشت کار به اینجا برسد. اینکه برخی، به‌خصوص دخترها، هنگام مواجهه با مشکل بلافاصله قهر می‌کنند و به خانه پدر و مادرشان می‌روند، اصلاً کار درستی انجام نمی‌دهند. حتی اینکه گاهی پسر و دختر نزد پدر و مادرشان می‌روند و مشکلاتشان را به آنان منتقل می‌کنند که البته این کار هم رایج است، در فصل اول^۷ مطرح کردیم که کار درستی نیست و دلایل آن را نیز برشمردیم.

^۷ نک: «مشکلات رجوع زن و شوهر هنگام اختلاف به والدینشان».

پس سؤال آخر این است که در همان خواستگاری از طرف مقابل سؤال کند اگر مشکلی پیدا شد و به تفاهم نرسیدند، آیا حاضر است بلافاصله باهم نزد عالمی بروند و مشکل خود را مطرح کنند تا عالم راه‌حل و وظیفه شرعی آن‌ها را بگوید. اگر پاسخ فرد مثبت بود، دوباره بپرسد آیا به هرچه عالم گفت، عمل می‌کند، حتی اگر خلاف عقیده خود بود. اگر پاسخ او باز هم مثبت بود، این ضمانتی است برای آینده، البته در حد شصت‌هفتاد درصد. چون نمونه‌هایی وجود دارد که فرد در خواستگاری همه را پاسخ مثبت داده است؛ اما بعد از دوسه سال که به مشکل برخوردند، حاضر نیست نزد عالم بروند و می‌گویند من آن روز چیزی نگفتم! دلیلش هم این است که اگر مردانه نزد عالم برود، عالم مچش را باز می‌کند و می‌گوید اشتباه می‌کنی؛ لذا زیر بار نمی‌رود. براین اساس، سؤال ششم با سؤال چهارم در ارتباط است؛ یعنی اگر در سؤال چهارم، فرد متوجه شد که این دختر یا این پسر در خصوص مسائل دینی‌اش مرتب با عالم در ارتباط است و به سخنرانی‌هایش می‌رود، در خصوص سؤال ششم نیز بیشتر می‌توان به او اعتماد کرد. حال اگر در پاسخ سؤال چهارم بگوید من با عالم هیچ ارتباط ندارم، اگر پاسخ سؤال ششم را بخواهد مثبت دهد، نمی‌شود به او زیاد اعتماد کرد. در اینجا داستان کوتاهی را بیان می‌کنیم که خواندنی و نتیجه‌بخش است.

داستان جوان زُراری

جوانی زُراری بود از دودمان زراره بن اَعین. زراره از اصحاب امام صادق (علیه السلام) بود. این جوان حدود صدوده‌بیست سال بعد از زراره در زمان غیبت صغرای امام زمان (علیه السلام) زندگی می‌کرد. او با خانمی از اهل کوفه ازدواج کرد؛ اما باهم به تفاهم نمی‌رسیدند. خانمش مرتب مشکلاتی درست می‌کرد و دعوا راه می‌انداخت و بعد به خانه پدرش می‌رفت؛ یعنی تنها همین راه را بلد بود. متأسفانه نه پدر و مادرش توجه کافی به خرج می‌دادند که او را به مصلحت زندگی‌اش آگاه کنند و نه آن دوسه برادرش. علاوه بر این، برادرها او را به این کار تشویق هم می‌کردند. آن خانم چند بار این کار را تکرار کرد. دوستان زُراری به زُراری توصیه می‌کردند که همسرش را طلاق دهد. زُراری در جواب آن‌ها می‌گفت: «نمی‌توانم از او جدا شوم؛ چون به او علاقه دارم.» از طرف دیگر هم درمانده شده بود که چکار کند!

یک بار که دعوا شد و خانمش فحاشی کرد و به خانه پدرش رفت، زُراری تنها در منزل بود. از ناراحت روحی و فشار زیاد به‌تنگ آمد و به ذهنش رسید از کوفه بیرون برود. لذا با رفیقش به شهر بغداد رفتند. آن رفیقش گفت بیا برویم خدمت نماینده امام زمان (علیه السلام).

[امام زمان (علیه السلام) چهار نماینده داشتند که این‌ها امام را ملاقات و مشاهده اختیاری می‌کردند. این نماینده‌ها به مردم می‌گفتند سؤال‌هایتان را از ما بپرسید و ما می‌رویم و از امام (علیه السلام) جواب می‌گیریم. آن‌ها دو روز بعد جواب‌ها را می‌آوردند. برنامه هم این بود که هرکس سؤال می‌کرد، این‌ها سؤال‌ها را بدون هیچ کم و زیادی می‌نوشتند و خیانت نمی‌کردند. جواب امام (علیه السلام) را هم کامل و تمام می‌نوشتند و به صاحب سؤال می‌دادند.]

زُراری می‌گوید که با رفیقم رفتیم در آن اتاق نشستیم و دیدم افراد بسیاری هم نشسته‌اند. هرکسی سؤالی داشت. بعضی‌ها سؤال‌های فقهی می‌پرسیدند و بعضی‌ها سؤال‌های اجتماعی. یکی دعا می‌خواست. [شیخ صدوق (رحمة الله علیه) به دعای امام زمان (علیه السلام) متولد شده است.] این نماینده حضرت به زُراری که رسید، گفت: «شما چطور؟ مشکلی دارید یا نه؟» زُراری به ذهنش رسید که خوب است ما هم مشکل زندگی‌مان را بگوییم. منتها خجالت می‌کشید جلوی رفیقش با صراحت

بگوید. لذا به نماینده حضرت گفت: «به امام‌زمان (علیه‌السلام) بگو که مشکلی در زندگی دارم. دعا کنند مشکل من حل بشود.» نماینده هم این عبارت را نوشت: «زراری در زندگی مشکلی دارد. برای رفع مشکل تقاضای دعا کرده است.» یکی دو روز بعد، زراری به همین ریفیش گفت: بیا برویم ببینیم جواب‌ها آمده است یا نه.» وقتی رفتند، دیدند جواب‌ها آمده است. نشستند تا جواب را بگیرند. آن نایب جواب حضرت را یکی یکی خواند تا به جواب زراری رسید و جواب حضرت را یک مرتبه خواند: «وَأَمَّا الزُّرَّارِيُّ وَحَالُ الزَّوْجِ وَالزَّوْجَةِ فَأَصْلَحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمَا»^۸ (و اما زراری، خدای متعال اختلافی را که بین او و همسرش است، اصلاح می‌کند.) حضرت فرمودند: «این زراری مشکل خانوادگی داشت. ما هم دعا کردیم بین این زن و شوهر را خداوند اصلاح کند.»

[با دقت در همین کلام امام (علیه‌السلام)، سه معجزه می‌بینیم: ۱. حضرت از مشکل زراری اطلاع داشتند، درحالی‌که زراری اصلاً نگفته بود مشکلتش چیست؛ ۲. حضرت می‌گویند ما دعا کردیم و اصلاح شد؛ ۳. خبر می‌دهند مشکل فعلی‌اش را و اینکه وقتی به خانه برود، مشکل تمام شده است.]

زراری وقتی این پاسخ امام (علیه‌السلام) را شنید، بدنش لرزید و رنگ چهره‌اش را باخت. ریفیش هم فهمید و گفت: «چه شد که رنگ چهره‌ات عوض شد؟» زراری گفت: «به خدا قسم، من نگفته بودم اصلاً مشکل من چیست! امام (علیه‌السلام) هم مشکل را می‌دانستند و هم لطف کردند دعا فرمودند و هم جواب ما را دادند. حالا بلند شو برویم ببینیم چه خبر شده است!» آن‌ها به کوفه آمدند. زراری به خانه آمد و دید هنوز خانم نیست. بعد از چند لحظه، یک وقت دید خانم سراسیمه به خانه آمد و بدون مقدمه، روی دست و پای زراری افتاد و شروع کرد به عذرخواهی و گریه کردن و می‌گفت: «مرا حلال کن و ببخش! من این مدت تو را خیلی اذیت کردم. اشتباه کردم و آمده‌ام با تو زندگی کنم.» زراری هم گفت: «نه، مشکلی نیست. من به تو علاقه‌مند بودم و به‌همین دلیل طلاق نمی‌دادم.» برادرهای خانم هم که چوب لای چرخ زندگی آن‌ها می‌گذاشتند، آمدند و عذرخواهی کردند. دیگر مشکلاتشان تمام شد و زندگی سر جایش برگشت و اصلاح شد. یک دعا و گاهی یک توسل این قدر مهم و اثرگذار است.

به ازدواج درآوردن دختر در صورت دین دار و با اخلاق بودن خواستگار

علی بن اسباط به امام‌جواد (علیه‌السلام) نامه‌ای نوشت و در آن نامه متذکر شد که دختران متعددی دارم و شوهر مناسبی برایشان پیدا نکردم. در بین مردم کسی را مثل خودم نیافتم. [شاید منظورش از «مثل خودم» این باشد که شیعه ناب مثل خودم و هم کفو با خودم نیافتم.] امام (علیه‌السلام) در پاسخ فرمودند: «فَهَيْمْتُ مَا دَكَّرْتَ مِنْ أَمْرِ بَنَاتِكَ وَ أَنَّكَ لَا تَجِدُ أَحَدًا مِثْلَكَ فَلَا تَنْتَظِرْ فِي ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) قَالَ إِذَا جَاءَكُمُ مِنْ تَرْضُونَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُوهُ «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَ فِسَادٌ كَبِيرٌ»^۹»^{۱۰} (نکته‌ای را که درباره دخترانت گفتم، فهمیدم و اینکه کسی را مناسب دخترانت نیافتی که مثل خودت باشد. پس در این باره چنین فکر نکن [؛ زیرا ناچار می‌شوی دخترانت را اصلاً به ازدواج درنیآوری]. همانا رسول گرامی اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمودند که اگر کسی به خواستگاری دخترتان آمد که دین و

^۸ . بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۲۱.

^۹ . انفال، ۷۳.

^{۱۰} . اصول کافی، ج ۵، الاسلامیه، ص ۳۴۷.

اخلاق او را پسندیدید، پس او را برای ازدواج بپذیرید. «اگر [این همیاری را] انجام ندهید، فتنه و فساد بزرگی در زمین روی خواهد داد.» از این روایت درمی‌یابیم که آن دو شرط اساسی، یعنی دین و اخلاق را حتماً باید در نظر گرفت؛ اما از شرط‌های دیگر که می‌شود کم‌وبیش صرف‌نظر کرد، سن دختر است. مثلاً گاهی با پسر هم‌سن است و گاهی کمی بزرگ‌تر از پسر است؛ اما به دلیل وجود صفات شایسته دیگر در او، شرط سن نادیده گرفته می‌شود و به تعبیر معروف، «کچلی‌اش را کم آوازش می‌گذارند.»

مطرح نکردن مشکلات خانوادگی در جلسه اول خواستگاری

برخی مطرح می‌کنند که در منزل، مشکلاتی دارند یا از ناحیه پدر یا مادر یا خواهر و برادر. سؤال می‌کنند که آیا در جلسه اول خواستگاری آن را بیان کنند یا نه. در پاسخ این افراد باید گفت که اگر در جلسه اول مشکلات را مطرح کنند، از همان ابتدا، نظر طرف تغییر می‌کند. ابتدا باید شایستگی‌ها و خوبی‌ها را بگویند تا فرد مقابل ببیند تناسب وجود دارد یا نه؛ وقتی به این نتیجه رسیدند که تناسب وجود دارد، در جلسه دوم یا سوم مشکلات را مطرح کنند. آنگاه طرف مقابل با بررسی ویژگی‌های خوب فرد، خوبی‌ها و شایستگی‌ها را با مشکلات، سنگین و سبک می‌کند و نتیجه می‌گیرد.

بنابراین، نه آن درست است که همان جلسه اول با این فکر که باید خالصانه همه چیز را بگویند، مشکلات را مطرح کنند که به یقین، به ازدواج منتهی نخواهد شد. از طرف دیگر، درست نیست که کسی اصلاً مشکلاتش را مطرح نسازد و فقط از خود تعریف کند. این کار نوعی خیانت است.

ایمان؛ اولین شرط ازدواج در قرآن

پیش‌تر مطرح کردیم که برای ازدواج، وجود شش شرط لازم است؛ ولی می‌شود از یکی دو شرط صرف‌نظر کرد، به شرط اینکه شرط دین و اخلاق را داشته باشد. از شرط دین و اخلاق به هیچ‌وجه نباید صرف‌نظر کرد. آیه ۲۲۱ سوره بقره بر شرط دین تأکید می‌کند: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَ لَأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتْكُمْ» (و با زنان مشرک ازدواج نکنید تا وقتی ایمان بیاورند و بی‌گمان، کنیز باایمان از زن مشرک بهتر است؛ هرچند [زیبایی] او شما را مفتون سازد.) این آیه افراد را از ازدواج با زنان مشرک به شدت نهی می‌کند؛ به دلیل اینکه دین ندارند؛ اما اگر ایمان بیاورند، دیگر مشکلی برای ازدواج با آنان نیست. بعد می‌فرماید که دختر مؤمن یا کنیز مؤمن بسیار بهتر از زن مشرکی است که زیبایی او شما را فریفته است. در نهایت، ازدواج با این زن مشرک به سود شما نیست.

در ادامه آیه، عکس این مطلب را بیان کرده است: «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا» (و به مردان مشرک تا ایمان نیاورده‌اند، زن ندهید.) خطاب این آیه به پدرانی است که دختر دارند. این آیه به خود دختران خطاب نکرده است؛ پس موضوع ولایت پدر بر دختر از این آیه استفاده می‌شود. خداوند در این آیه پدران را نهی می‌کند از به ازدواج درآوردن دخترانشان با مردان مشرک؛ حتی اگر آن پسران زیبا و جذاب باشند. بعد علت این نهی را چنین می‌فرماید: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ» (آن‌ها [شما را] به آتش می‌خوانند و خدا به امر خود، به بهشت و مغفرت می‌خواند.) در واقع، این آیه بر تأثیر مجالست تأکید می‌کند. پس افراد نمی‌توانند از شرط ایمان صرف‌نظر کنند و بگویند ما به ایمان طرف کاری نداریم. بی‌شک، اینان نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند و به مشکل برمی‌خورند.

علت جدا مطرح کردن اخلاق (خاص) از دین (عام)

در روایت «إِذَا جَاءَكُمْ مَنْ تَرَضُّونَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ فَرَوْجُهُ» (وقتی کسی آمد که دین و اخلاقش را پسندیدید، دخترتان را به ازدواج او در بیاورید)، پیغمبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هم شرط دین و هم اخلاق را مطرح فرموده‌اند. ممکن است این نکته به ذهن برسد که وقتی دین را فرموده‌اند، دین شامل اخلاق هم می‌شود. کسی که متدین است، سه ویژگی دارد: ۱. ایمان قوی؛ ۲. اخلاق نیکو؛ ۳. عمل صالح. پس چه نیازی به ذکر اخلاق در روایت بود؟

اهمیت اخلاق

شاید علت اینکه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اخلاق را جداگانه بیان کردند، از باب ذکر خاص بعد از عام است؛ زیرا شرط اساسی در ازدواج اخلاق است. از بین سه ویژگی فرد متدین که بر شمردیم، اخلاق نیکو شرط اساسی است. کسانی که تجربه دارند، می‌دانند امروز بسیاری از مشکلات زن و شوهرها به دلیل نداشتن تفاهم اخلاقی است. کمتر دیده می‌شود که مشکلشان مسائل اعتقادی باشد. شاید میزان مشکلات اعتقادی حدود یک پنجم مشکلات اخلاقی باشد. البته از این نباید غافل بود که مشکلات زن و شوهرها بر سر نبود عمل صالح است. برای مثال ایراد زن به شوهرش این است که معامله حرام انجام می‌دهد یا خمس مالش را نمی‌دهد یا اموال مردم را سرقت می‌کند و به منزل می‌آورد. گاهی می‌گوید همسر من نماز نمی‌خواند یا نگاهش را مراقبت نمی‌کند. این‌ها مشکلات زن و شوهرها بر سر نبود عمل صالح است؛ ولی عمده مشکلات دوباره به مسائل اخلاقی برمی‌گردد. یک نمونه آن عصبانی مزاج بودن آقا یا خانم است که زندگی را تلخ می‌کند؛ لذا دیگر نمی‌توانند به تفاهم برسند. گاهی گذشت نداشتن نیز زندگی را به هم می‌ریزد؛ زیرا فرد ممکن است برای اشتباهات از سر غفلت همسرش گذشت نکند و به او آزار و اذیت برساند. عفو که نباشد، زندگی این‌گونه می‌شود! کسی می‌گفت همسر من به من اعتماد و اطمینان ندارد. مرتب تلفن‌ها را مراقبت و بررسی می‌کند. مرتب هم سؤال می‌کند چه کسی زنگ زد و چه گفت. حال اگر طرف مقابل هم گاهی دروغ بگوید، دیگر مشکل جدی می‌شود. اصلاً زندگی متلاشی می‌شود. برای مثال ممکن است خانم نتواند به شوهرش اعتماد کند؛ چون می‌بیند شوهرش گاهی دروغ می‌گوید و مقید نیست حتماً راست بگوید. مثلاً هر جا به نفعش است، راست می‌گوید و هر جا به نفعش نباشد، به همسرش دروغ می‌گوید. زن هم وقتی چند بار امتحان کرد و فهمید شوهرش دروغ می‌گوید، اعتمادش سلب می‌شود و می‌بیند نمی‌تواند با شوهرش زندگی را ادامه دهد.

اساس زندگی بر اعتماد متقابل است. اگر اعتماد باشد، به دنبالش مهر و محبت و مودت و... می‌آید. به عکس، سوءظن از مسائل مهم مباحث اخلاقی است که در مشکلات خانوادگی به شدت به آن باید توجه کرد. حُسن ظن بیجا یا بجا نیز از این مسئله مستثنا نیست. چون گاهی حسن ظن هم بیجاست. انسان باید دقت کند ببیند کجا حسن ظن داشته باشد و کجا سوءظن و چطور سوءظن را درمان کند. زیرا اگر سوءظن درمان نشود، زندگی زن و شوهر دوام پیدا نمی‌کند. گاهی اوقات یک رذیله اخلاقی مثل سوءظن یا غضب یا شهوت نامشروع زن یا شوهر کافی است که زندگی را متلاشی کند. حتی لازم نیست که دوسه رذیله باهم جمع باشد تا زندگی از هم بپاشد. شهوت بیجای زن یا مرد زندگی را به فساد می‌کشاند. آن‌ها نشان که خیلی خوب باشند، به‌طور موقت همسر دوم اختیار می‌کنند و همسر اول را هم نگه می‌دارند؛ اما در ازدواج دوم به مشکلات فراوان برمی‌خورند و در نهایت، زندگی اولشان نیز از هم می‌پاشد. این‌ها نتیجه این است که این مرد به

ازدواج با همسر اول قانع نشده یا خودش را تربیت نکرده است که به همین ازدواج قانع باشد. متأسفانه برخی فکر می‌کنند دیدن عکس‌ها و فیلم‌های ماهواره اشکالی ندارد و با دیدن آن‌ها به فکر کارهای نامشروع می‌افتند.

پس وقتی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دین را به‌عنوان معیار اول فرمودند، به کلمه دین اکتفا نکردند و از داخل مجموعه دین، روی اخلاق دست گذاشتند که بسیار حساس است؛ یعنی از مجموعه دین، اخلاق بُعد مهم آن است. شما دین و اخلاق را بیسندید، در مسائل دیگر، راحت به تفاهم می‌رسید.

نمونه‌ای از سیره اخلاقی حضرت فاطمه (علیها السلام) در شوهرداری

قربان آن فاطمه (علیها السلام) که در تمام عمرشان حتی به شوهرشان یک دستور ندادند! ایشان در بستر بیماری خوابیده بودند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصرار می‌کردند و می‌گفتند: «از من یک درخواست بکنید! چیزی میل ندارید؟» آخر حضرت فاطمه (علیها السلام) فرمودند: «اگر انار باشد، میل دارم.»

اینجا ایشان باز دستور ندادند که برو انار بگیر. این‌ها در مسائل اخلاقی بسیار مهم است. آن‌ها که در بُعد اخلاقی کار کرده‌اند، می‌دانند چقدر مهم است. آن‌ها هم که در این زمینه کار نکرده‌اند، می‌گویند چه فرقی می‌کند که بگویند «برو انار بگیر» یا بگویند «انار باشد، میل دارم»! بنده گاهی بر این نکته تأکید کرده‌ام که اگر زن و شوهر همین یک نکته را رعایت نکنند، صد درصد اختلافات حل می‌شود. با این حال، هنوز یک نمونه پیدا نشده است که بگویند زن و شوهری هیچ‌گاه به همدیگر دستور نداده و همیشه به هم خدمت کرده‌اند؛ اما باز هم اختلاف پیدا کرده‌اند. گاهی نکات اخلاقی بسیار مهم است؛ ولی روان‌شناس‌ها از اهمیت آن و مطالب آن بی‌اطلاع‌اند؛ به دلیل اینکه اطلاعات آنان برگرفته از کتب غربی است. ما این مطالب را از روایات استفاده می‌کنیم و این نکات مهم روان‌شناسی به‌طور دقیق در روایت‌ها آمده است. یکی از همین نکات، دستورندادن همسران به یکدیگر است. حضرت فاطمه (علیها السلام) به شوهرشان هیچ دستوری نداده بودند. امام (علیه السلام) هم چون پولی نداشتند، رفتند از یک یهودی قرض کرده و انار را تهیه کردند.^{۱۱} در بازگشت که می‌آمدند، آخر هم انار به دست همسرشان نرسید؛ چون در کوچه که می‌آمدند، بیماری نشسته بود. حضرت از او احوال‌پرسی کردند؛ او هم گفت چند روز است اینجا کنار کوچه افتاده‌ام، هیچ کس احوال من را نپرسیده است. حضرت فرمودند: «حالا چه میل داری؟» گفت: «انار.» حضرت تأملی فرمودند: «خدایا چه کنم؟ بعد از عمری دختر پیغمبر (علیها السلام) از من درخواستی کرده است! اگر انار را برای او ببرم، جواب این فقیر را چه بگویم؟! خودت در قرآن فرمودی: «وَأَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَهِ»^{۱۲} (و با سائل خشونت مکن و [او را] مران.) اگر انار را به فقیر بدهم، جواب دختر پیغمبر (علیها السلام) را چه بدهم؟!»

اما این زن و شوهر، خودشان، تربیت‌شده یک دین‌اند و هر دو معصوم. همان همسرشان می‌گویند: «الْجَارُ نَمُّ الدَّارِ»^{۱۳} (اول همسایه‌ها، سپس اهل خانه.) خلاصه انار به فقیر دادند؛ اما ای کاش فقط به فقیر داده بودند! ایشان نشستند و و انار را باز کرده و دانه‌دانه کردند و به او دادند؛ یعنی وقتی می‌خواهند احسان کنند، احسانشان را تمام می‌کنند. بعد هم دست خالی به منزل آمدند.

«الحمد لله رب العالمین»

^{۱۱} . ریاحین الشریعة، ج ۱، ص ۱۴۲ و ۱۴۳.

^{۱۲} . ضحی، ۱۰.

^{۱۳} . وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۱۱۳.